



امیر سعیدی

آموزش و پرورش؛ جامعه مدنی، حقوق و تربیت شهروندی

مقدمه

چالش حقوق و تربیت شهروندی در دو بحث اساسی ریشه دارد: نخسته رابطه‌ای که بین فرد و نظام اجتماعی وجود دارد و دوم، صورت‌ها و انواع تعاملی که بین آموزش و پرورش و نظام اجتماعی در هر جامعه موجود است یا ممکن است به وجود آید. نکته اول، حدود و ثغور آزادی فرد و گستره اختیار و عمل او را در تعامل و تقابل با جامعه و فشارهای اجتماعی روشن می‌سازد و موضوع دوم، چالش بین نهاد آموزش و پرورش و نظام اجتماعی با سایر نهادها را در یک جامعه و نیز در مراحل مختلف تحول اجتماعی تبیین می‌کند. آنچه حقوق شهروندی نامیده می‌شود نیز بیان نظام حقوق و تکالیف هر فرد در ارتباط متقابل او با جامعه‌ای است که در آن زندگی می‌کند و بر اساس آن اهداف و فرایندهای تربیت شهروندی تعریف و تبیین می‌گردد و در پی آن به نظام آموزش و پرورش سپرده می‌شود. امروزه چالش اساسی در مورد نقش و وظیفه آموزش و پرورش به عنوان یک نهاد اجتماعی، این است که این نهاد تا چه حد مجاز و در عین حال قادر است در حیطه حقوق و اختیارات شخصی افراد وارد شود و برای انطباق آن‌ها با نظام اجتماعی و به ویژه ارزش‌ها و هنجارها و انتظارات سیاسی جامعه که به تعیین و تنظیم چگونگی توزیع قدرت و مشروعیت بخشیدن به آن منجر می‌شود، اقدام نماید.

دیدگاه‌ها و نظریات موجود در تبیین رابطه آموزش و پرورش و جامعه، طیفی از تفسیرها را در برمی‌گیرد که محافظه‌کاری مطلق یا نوعی انتقادگرایی محض و تقابل و تضاد در رابطه مذکور را شامل می‌شود. کسانی چون امیل دورکیم قائل بودند نقش اساسی آموزش و پرورش وارد کردن و جای دادن هر فرد در نظام اجتماعی است و کارکرد اساسی این نهاد حفظ ثبات جامعه و اجتماعی کردن فرد است. وی اهمیت این کارکرد را حتی تا حد یک عمل اخلاقی بالا می‌برد. دیدگاه‌های مشابه در تفسیر و تبیین اجتماعی کارکرد آموزش و پرورش، حاصل این فرایند را نوعی

سرمایه‌گذاری در بعد انسانی و اجتماعی تلقی می‌کنند که با تکیه بر سه ویژگی تربیت‌توانایی و سبک مهارت، هر فرد را قادر به رقابت و ادامه زندگی مطلوب در جامعه می‌کند و در عین حال جامعه بر اساس آن از سرمایه انسانی و اجتماعی برخوردار می‌شود و این امر توسعه اجتماعی-اقتصادی را به دنبال خواهد داشت. در مقابل، اندیشمندان طرفدار نظریه‌های تضاد در تبیین نقش و جایگاه آموزش و پرورش رسمی در نظام‌های اجتماعی، آن را به عنوان ابزاری برای اعمال منافع طبقات حاکم جامعه برمی‌شمارند. بر این اساس آموزش و پرورش ابزاری است که به وسیله آن می‌توان افراد مورد انتظار و مورد نیاز جامعه بر اساس میل و مصلحت طبقات و گروه‌های مسلط را پرورش داد. در واقع با فرایندهایی که غالباً پنهان هستند، باید افرادی را پرورش داد که:

۱. نیروی کار مفید برای آینده، متملق، غیرمنتقد، منفعل و مطیع باشند.
۲. وجود و ضرورت سلسله‌مراتب قدرت، کنترل و سازماندهی موجود در جامعه را بپذیرند و به آن احترام بگذارند.
۳. از طریق انگیزه‌ها و تشویق‌های بیرونی فعال شوند، به درآمدها و مزایایی بیندیشند که در اثر استخدام شغلی به آن‌ها داده خواهد شد و از این طریق پول و پاداش دریافت کنند.

حقوق شهروندی و نقش آموزش و پرورش

موضوع حقوق شهروندی، بویژه آن گونه که در جامعه مدنی ضرورت می‌یابد، از جمله مسائل اساسی در تحلیل وظایف و اختیارات نظام رسمی آموزش و پرورش است. چالش‌های مذکور حاکی است رابطه بین آموزش و پرورش، حکومت و حقوق فردی انسان‌ها آن چنان ساده و روشن نیست که بتوانیم از آن تعریفی یک جانبه ارائه کنیم و انتظار داشته باشیم فرایندهای آموزشی که به طور رسمی و تجویزی، تدوین و اجرا می‌شود، با موفقیت و نیل به نقطه مطلوب اجرا شود. واقعیت آن است دانش آموز به عنوان موضوع آموزش

و پرورش، عنصری فعال و انتخابگر است و در مقابل جریان‌هایی که در کلاس و مدرسه به عنوان عمل آموزشی و تربیتی او را وادار به اطاعت و پذیرش می‌کنند به صورت آشکار و پنهان واکنش نشان می‌دهد. این واکنش‌ها قبل از هر چیز ریشه در نیازها و انگیزه‌های ذاتی و فطری او دارد. شاید در کم و کیف و ماهیت این انگیزه‌ها تفاوت نظرهایی وجود داشته باشد لیکن در بیان این که انسان، مستقل از شرایط و نیروهای اجتماعی از کشش‌های فطری و ذاتی برخوردار است نوعی وحدت نظر و پذیرش وجود دارد. تمایل به شایسته بودن، برخورداری از خودمختاری و آزادی عمل، احساس مرتبط بودن با هستی و محیط پیرامون خویش، کشش به سوی کمال و بسط وجود خود، از جمله انگیزه‌های ذاتی انسان هستند که در مقابل فرایندهای کنترل‌کننده احتمالی محیط مقاومت می‌کنند و سعی در یافتن مسیرهای جایگزینی می‌نمایند که فرد احساس کند همچنان از این ویژگی‌ها برخوردار است. این که ما در مناسبات اجتماعی رقابت‌جو هستیم، انتخاب خودمان را به توصیه‌های گاه بهتر دیگران ترجیح می‌دهیم و یا حتی در نداشتن‌های خود احساس فضل و برتری و یا تظاهر به آن می‌کنیم، همگی بیانگر واکنش‌های فرد در مقابل فشارها و محرک‌هایی است که ممکن است احساس شایستگی و یا آزادی عمل او را تهدید کنند، در حالی که او این تهدید یا محدود کردن را نمی‌پذیرد.

واژه شهروندی، بویژه در جامعه مدرن و تحول یافته، ناظر به این قبیل چالش‌ها و تعیین حدود وظایف و اختیارات فرد و نهادهای اجتماعی، بویژه نهاد سیاست و حکومت است. اصطلاح شهروندی به صورت توأمان و همزمان، دو عنصر مصالح جمعی و حقوق و اختیارات فردی را در خود دارد. تکیه بر مصالح جمعی مسئولیت‌های فرد را در مقابل جامعه و دیگران یادآوری می‌کند و جستجوی حقوق فردی در مفهوم شهروندی مستلزم آن است که با اعطای حقوق به فرد، فضا و فرصت مناسب برای مشارکت در نهادهای حکومتی

و عمومی را به صورت فعال و مساوات‌جویانه داشته باشد. در عرف ادبیات سیاسی شاید این تعریف و توصیف بیشتر یک ایده انتقادی و تحول‌جویانه تلقی شود، اما باید بپذیریم که لازمه تعریف و تبیین جایگاه فرد در جوامع تحول یافته صنعتی، حدود و نفوذ این وظایف و اختیارات است. نظام رسمی آموزش و پرورش نیز در تدوین آرمان‌ها و اهداف فرهنگی، اجتماعی و سیاسی نمی‌تواند به این چالش‌ها بی‌توجه باقی بماند. تبیین کارکردی و محافظه‌کارانه از نقش آموزش و پرورش در نظام اجتماعی ممکن است بتواند با اخلاقی و ایدئولوژیک کردن فرایندها و کارکردهای این نهاد، نوعی الزام در جامعه‌پذیری و یا به زبان اخلاقی‌تر، تربیت فرد برای پذیرش منویات این نهاد رسمی را ترویج و تا حدودی اعمال کند اما واقعیت‌های روانی دانش‌آموز به عنوان یک فرد صاحب‌ذات اندیشه و اختیار و حتی یک وجود اجتماعی تا حدودی انطباق یافته در مقابل این فرایندها مواجهه‌ای پویا و فعال دارد و این طور نیست که هر واقعیت تعیین شده را بپذیرد. وجود فرهنگ‌های دانش‌آموزی متفاوت و حتی گاه متضاد با ساختارهای سازمانی رسمی در مدارس گواه این مدعاست. گروه‌ها و سازمان‌های غیررسمی دانش‌آموزی گاه به نیروهای قوی برای مقابله با ارزش‌ها و هنجارهای تحمیلی مدرسه تبدیل می‌شوند و با اتخاذ رویه‌هایی که معمولاً پنهان و نامرئی است سعی در خنثی کردن تأثیرات مورد توجه و تأکید دارند. به عبارت دیگر، نیروهای روانی افراد و حتی سازوکارهای گروهی و اجتماعی برای مقابله با کنترل اجتماعی به کار می‌رود که مدرسه به عنوان یک نهاد رسمی آموزشی نماینده آن است.

این واقعیات بیانگر آن است که هر چند ناچار باشیم واژه شهروندی را به عنوان یک مفهوم انتقادی و گاه مخالفت‌جویانه در مقابل ارزش‌ها و هنجارهای پذیرفته شده جامعه به شمار آوریم، واقعیات موجود در فرایندهای اجتماعی شدن و آموزش و پرورش، ما را به این نتیجه رهنمون می‌شوند که این واژه‌ها را در ادبیات رسمی آموزش و پرورش وارد کنیم و بر اساس آن هدفگذاری، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی داشته باشیم. مفهوم شهروندی حاوی چند نکته است که استلزام‌هایی را برای نظام آموزش و پرورش به همراه دارد:

نخست این که هر فرد به عنوان شهروند به صورت رسمی و مشروع عضو یک جامعه است و باید هم رفتار و اعمال او و هم شان، منزلت و امتیازهای متعلق به او در این چارچوب مورد ارزیابی و قضاوت قرار گیرد. وقتی کسی شهروند محسوب می‌شود نمی‌تواند با اتکاء به بعضی خصوصیات مثل جنسیت طبقه اجتماعی، بلورهای سیاسی و امثال آن‌ها او را به سلاگی از برخی حقوق انسانی و اجتماعی محروم کرد. مگر این که رفتاری خودسرانه و مغایر با معیارها و ملاک‌های عینی جامعه انجام دهد. به اجمال می‌توان گفت مفهوم

شهروندی در بطن خود مساوات‌گرایی در حقوق انسانی و اجتماعی را به همراه دارد.

دوم این که شهروند به اعتبار حقوقش دارای استقلال و آزادی عمل فردی است. این استقلال و آزادی بر اساس حقوق اساسی و اولیه فرد تعیین می‌شود که صرفاً تابع منویات حاکمیت جامعه نیست و به اراده خویش و بر اساس ارزش‌های درونی و ذاتی انسان در حیات اجتماعی مشارکت می‌کند. شهروند، مطیع صرف قدرت حاکم نیست بلکه منشا این قدرت در صورت‌های مختلف آن، مثل خانواده، سازمان و نظام سیاسی جامعه، اراده او است که از حقوق الهی و انسانی او در زیست آزاد و توأم با اختیار ناشی شده و مسئولیت‌های او را نیز توجیه می‌کند.

سوم این که شهروند حسب عضویت در جامعه و آزادی ذاتی در حیات اجتماعی هم درک و شعور تشخیص مصالح خویش را دارد و اعمال او باید بر اساس این شعور و تشخیص مورد قضاوت و ارزیابی قرار گیرد. شهروندی با مهجوریت در عرصه اجتماعی، فرهنگی و سیاسی تبیین دارد و حیات و رفتار عقلانی را اساس خودمختاری و آزادی و همچنین مشارکت اجتماعی می‌داند. این وضعیت از ضرورت عقلانی بودن انسان‌ها در یک جامعه مدنی نشأت می‌گیرد و این که جامعه مدنی قبل از هر چیز بر اساس عقلانیت و منطقی انسانی در روابط بین فردی و اجتماعی تعریف می‌شود و سایر شکل‌ها و ابعاد روابط نیز در چارچوب این عقلانیت ارزیابی می‌گردند.

در نهایت باید گفت حقوق شهروندی منشأ مسئولیت‌های شهروندی نیز هست. شهروند در مقابل دیگر شهروندان و جامعه تعهدات و وظایفی دارد. اختیارات و تعهدات متقابل شهروندی در جامعه مدنی، ضمن آن که یک مبنای ارزشمند برای اداره امور جامعه محسوب می‌شود، به همراه ویژگی‌های دیگر شهروندی که ذکر شد شیوه‌های خاصی را برای تبادلات انسانی ایجاد می‌کنند که بر عقلانیت، مذاکره، مشورت، پرهیز از اعمال روش‌های خشونت‌ساز و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری و تلاش برای حذف و نفی حقوق دیگران استوارند. عقلانی بودن جامعه منشا و بستر رفت و رحمت در بین اعضای جامعه است؛ انسان‌ها به اعتبار این که بندگان خدایند و در انسانیت با یکدیگر مساوی هستند، گرچه تفاوت‌هایی در برخی بلورها و نظرها دارند اما باید بتوانند در چارچوب روابطی محترمانه و مسالمت‌آمیز جامعه را اداره کنند و نسبت به یکدیگر احساس مسئولیت داشته باشند و بر این اساس، به همکاری و مشارکت با یکدیگر مبادرت نمایند.

استلزام‌ها برای آموزش و پرورش

به نظر می‌رسد تحول اجتماعی که نظام اجتماعی را به سوی شکل‌گیری جامعه مدنی سوق می‌دهد، فرایندی اجتناب‌ناپذیر است. ممکن است برخی موانع از قبیل ساختارهای سیاسی اقتدارگرا بتوانند به صورت

موقت از تحقق روابط اجتماعی مبتنی بر عدالت، مساوات، آزادی، عقلانیت اجتماعی و نظام متقابل حقوق-تعهد در تنظیم روابط بین فردی جلوگیری و یا آن را مختل نمایند، لیکن تضادهایی که به واسطه نابرابری‌های ناشی از خاص‌گرایی، انتساب‌گرایی و امثال آن در جوامع تحول یافته به وجود می‌آیند منجر به بروز بحران‌هایی خواهند شد که حاکمیت اخلاق مدنی و مساوات‌گرایی را اجتناب‌ناپذیر خواهند ساخت.

در چنین وضعیتی آموزش و پرورش نمی‌تواند به اجتماعی کردن یک طرفه افراد در مقابل اراده حاکم و بدون رعایت استلزام‌های مربوط به روابط شهروندی مبادرت کند و به قول پائولو فریر، بیانی روایتی از آرمان‌ها و هدف‌های آموزشی و تربیتی را در فرایندهای تعلیم و تربیت دنبال کند و همچون سیستم‌های باتکی اذهان دانش‌آموزان را مانند موجوداتی منفعل انباشته نماید. یکی از ویژگی‌های جامعه مدنی که شاید از دیدگاه تکاملی به آن کمتر توجه می‌شود، این است که با توجه به روح آزادی و عدالت‌گرایی حاکم بر آن، زمینه تحقق ویژگی‌های "وجود انسانی" در آن بیشتر است؛ به سخن دیگر، این فرصت که بشر بتواند در واقع آنگسان شود و ارزش‌های متعالی وجود خود را عینیت بخشد، افزایش خواهد یافت.

در چنین وضعیتی، آموزش و پرورش هنگامی کارایی خواهد داشت که در نهادینه کردن و انتقال ارزش‌ها و الگوهای جامعه مدنی و ویژگی‌های شهروندی از قبیل آزادی و عدالت و مسئولیت‌پذیری، نقش فعال و پیشرو داشته باشد. استلزام‌های تحقق حقوق شهروندی برای آموزش و پرورش و به عبارت دیگر، نقش این نهاد در تربیت شهروندی به طور عمده عبارتند از:

۱. توسعه سیاسی نقش ذاتی و در عین حال گاه پنهان آموزش و پرورش؛ نقش در توسعه سیاسی از طریق جامعه‌پذیری سیاسی متربیان است. آموزش و پرورش از طریق موضوعات و مواد درسی، بویژه در بخش مطالعات اجتماعی (تعلیمات اجتماعی، تاریخ و جغرافیا) و همچنین ادبیات و تعلیمات دینی، تصویر مطلوب از روابط اخلاقی و اجتماعی و مشارکت سیاسی را به دانش‌آموزان منتقل می‌کند. این انتقال باید حقوق الهی و ذاتی انسان را که در روابط عقلانی اجتماعی ضروری و الزامی است به رسمیت بشناسد و آموزش دهد. دانش‌آموز هم از طریق آموزش‌های مستقیم و هم به واسطه تجاربی که از روابط سازمانی و اجتماعی به دست می‌آورد باید مفاهیمی همچون هویت دینی و ملی، انسجام و وحدت اجتماعی و سیاسی، لزوم رعایت عدالت و مساوات، حقوق فردی و اجتماعی و امثال آن را بیاموزد و نگرش مثبت نسبت به آن را در تنظیم روابط با دیگر شهروندان کسب کند. از جمله آسیب‌های نهاد آموزش و پرورش در یک نظام اجتماعی، بویژه هنگامی که ساختار ایدئولوژیک بر آن حاکم باشد، توجهات مربوط به اقتدار سیاسی موجود

در جامعه به جای آموزش مفاهیم اساسی رشد و مشارکت سیاسی است. شاخص‌هایی همچون عقلانیت، رعایت ارزش‌های انسانی، عدالت مساوات، جمع‌گرایی و مسئولیت اجتماعی، برای سنجش میزان سلامت و پویایی نظام آموزش و پرورش از جهت نقش و کارکردی که در رشد و توسعه سیاسی جامعه دارد، می‌تواند مفید و مناسب باشد.

۲. عقلانیت به عنوان اساس تربیت: یک چالش تاریخی در زمینه نقش تعلیم و تربیت این بود که آیا باید در مرتبه صفات معینی را تعبیه کرد؟ به عبارت دیگر، عادات خوب و مطلوب را در او فضیلت بخشید، خواه از طریق آگاهی و عقل و خواه از طریق عادت، تلقین و انفعال و یا این که باید قدرت تعقل، تشخیص و انتخاب او را تقویت و تربیت کنیم تا خود او بتواند ضمن تشخیص درست و نادرست دست به انتخاب عقلانی بزند؟

اندیشه‌های تربیتی در مجموع به سوی تربیت مبتنی بر عقلانیت و آزادی نیروهای وجود انسان از قید و بند عوامل و متغیرهای مختلف محیطی، اجتماعی، فرهنگی و تاریخی گرایش دارد و آن‌جا که ایجاد بعضی عادات مطلوب فضیلت و برتری محسوب می‌شود نیز استدلال عقلانی و بویژه روانشناختی برای ترجیح برخی عادات در مقابل عادات دیگر قابل ارائه است. در تعالیم مبنای اسلام نیز تعقل اساس تدین است و اصول دین بر مبنای درک و تشخیص عقلانی، قابل اکتساب و پذیرش است نه تبعیت از طریق عادت تاریخی - فرهنگی، جامعه‌پذیری و امثال آن.

هنگامی که بپذیریم مرتبه هم قابلیت‌های لازم برای تعقل درباره فرایندهای آموزشی و پرورشی را دارد و هم جزء لاینفک حقوق مدنی اوست که برای آنچه در نظام آموزشی می‌آموزد دلیل بخواهد ملزم می‌شویم طراحی آموزشی برنامه‌ها و فرایندها را به گونه‌ای انجام دهیم که هم جریان آموزش و هم روابط تربیتی - مرتبه و هم ساختار و روابط سازمانی مدرسه و نقش دیگر عوامل اجتماعی، ماهیت عقلانی داشته باشد.

۳. آزادی، رکن تربیت: ماهیت تربیت، آزادسازی نیروهای بالقوه تربیتی است، این امر به معنای لزوم استمرار اصل آزادی در همه اعمال و روابط تربیتی خواهد بود. هنگامی که بر اساس شناخت ویژگی‌های انسانی می‌پذیریم که خودمختاری و استقلال یک نیاز ذاتی است، باید در فرایند آموزش و پرورش، آزادی عمل و انتخاب تربیتی به عنوان یک رکن مد نظر قرار گیرد. تعلیم و تربیت اصولاً فرایندی اجبارپذیر نیست و گرنه به جریان تلقین و تلقین مبدل می‌شد که نتیجه‌اش همان کسب عادات مورد انتظار جامعه و محیط در فرد است بدون آن که نسبت به آن‌ها خودآگاهی داشته باشد یا دلیلی برای پذیرش و عمل به آن‌ها بیاید. آموزش و پرورش بدون آزادی فقط یک جریان تلقینی است و نمی‌تواند شهروندی آزاد، مشارکت‌جو و مسئول تربیت کند. این آزادی باید در عناصر مختلف برنامه‌های

درسی مدارس تدوین و اجرا شود. پیش‌بینی مطالعات آزاد حسب نیازها و درخواست متریان، فعالیت‌های آزاد بر اساس استعدادها و تمایلات، امکان نقد و بررسی فعالیت‌هایی که برای آنان تهیه و تجویز می‌شود، مشارکت آزادانه در فعالیت‌های علمی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، ابعاد آزادی عمل تعلیم و تربیت است که نظام رسمی آموزش و پرورش برای تحقق مطلوب اهداف شهروندی باید از آن‌ها برخوردار باشد. ۴. مشارکت به عنوان هدف و روش در آموزش و پرورش: پرورش روحیه مشارکت باید به عنوان یک هدف پرورش اجتماعی مد نظر قرار گیرد. اهمیت این هدف در جامعه مدنی افزایش می‌یابد، چون لازمه مشارکت، احساس تعلق جمعی، آزادی و خودمختاری در عمل و تعهد اجتماعی است. شهروندی که خوب تربیت شده باشد، مهارت‌های اجتماعی متنوعی برای مشارکت پویا و فعال اجتماعی دارد که به او امکان می‌دهد در عین تبعیت از قوانین و مقررات اجتماعی که نظم و انسجام جامعه را تضمین می‌کند، در رشد و ارتقای جامعه نیز موثر باشد. مشارکت اجتماعی فعال، مستلزم روحیه مسئولیت‌پذیری و در عین حال ابراز و اظهار نظر در مواجهه با کاستی‌های اجتماعی است و پرورش روحیه‌ای با این ویژگی‌ها، یک بعد مهم تربیت اجتماعی را در نظام رسمی تعلیم و تربیت تشکیل می‌دهد.

مشارکت اجتماعی برای آموزش و پرورش به عنوان یک روش نیز امری ضروری و اجتناب‌ناپذیر است. این مشارکت چند حیطة را شامل می‌شود: یکی از این حیطه‌ها مشارکت دانش‌آموزان در امور مربوط به خود و مدرسه است. از ابتدای آموزش رسمی، یعنی دوره ابتدایی، نسبتی از مسئولیت‌های کلاس و مدرسه می‌تواند در برنامه‌های آموزشی و پرورشی دانش‌آموزان سازماندهی و به آنان محول شود. مثلاً این که محیط کلاس به عنوان یک محیط زندگی باید منظم و پاکیزه نگاه داشته شود و شاگردان می‌توانند برای ایجاد و حفظ چنین محیطی به صورت گروهی و فردی وارد عمل شوند. به موازات رشد شخصیتی و اجتماعی دانش‌آموزان می‌توان حیطة و ابعاد مسئولیت و مشارکت آنان را گسترش داد، به گونه‌ای که در دوره متوسطه بسیاری از امور آموزشی و پرورشی مدرسه توسط دانش‌آموزان اجرا شود و یا در صورت این مشارکت نتیجه بهتری از آن حاصل گردد. به علاوه دانش‌آموزان در این دوره از حقوق شهروندی قانونی برای مشارکت در امور مربوط به خود نیز برخوردارند که باید در سیاست‌ها و برنامه‌های آموزش و پرورش لحاظ شود.

حیطه دیگر، مشارکت مربوط به خانواده‌ها و اجتماع محلی است. مدارس در مقایسه با خانواده به عنوان مهم‌ترین گروه عضویت دانش‌آموزان، ایفاگر نقش‌های مکمل خانواده برای جامعه‌پذیری افراد

است. فرد در محیط خانواده مهارت‌های بنیادی زندگی اجتماعی را می‌آموزد که ضمن تبیین و تعریف ابعاد و لایه‌های هویت او، خود او را در معنای جامعه‌شناختی‌اش شکل می‌دهد و ارزش‌های اساسی فرهنگ را برای او درونی می‌سازد و در مدرسه مهارت‌های ابزاری و دانش لازم برای زندگی شغلی و اجتماعی را به او می‌آموزد. تعامل پویا و پایاپای بین خانه و مدرسه شرط لازم برای تحقق مطلوب این اهداف است. از جهت دیگر، توجه به این واقعیت که نظام رسمی تعلیم و تربیت به عنوان وکیل و نایب خانواده و والدین، متولی آموزش و پرورش فرزندان است، حق مشارکت همه‌جانبه والدین در امور مدارس را توجیه می‌کند. این که خانواده در جریان آموزش و پرورش، صرف نظر از برنامه‌ها و اقدام‌های تخصصی که وظیفه مدرسه است، فقط تابع و دنباله‌رو و یا مجری و مساعد منویات مدرسه باشد، مانع تحقق هدف‌های مورد نظر در فرایند تربیت شهروندی است.

جنبه دیگر، چگونگی ارتباط مدرسه با جامعه محلی^۶ است. مدرسه بخشی از جامعه محلی است و با آن ارتباط ارگانیک دارد. در جامعه مدنی اجتماعات محلی به عنوان زیرنظام‌های جامعه شهری و بزرگ‌تر، ضمن ارتباط ارگانیک با بخش‌های مشابه در جامعه، نظارت، مشارکت و مسئولیت را در سطوح و ابعاد مختلف تفکیک و اجرا می‌کنند. عدم تمرکز به عنوان یک راهبرد اساسی برای برنامه‌ریزی و عمل، مبتنی بر این تقسیم کار اجتماعی در جوامع مدنی است. آموزش و پرورش و مدرسه در چارچوب اصول و روش‌های ذکر شده نیازمند تبیین این ارتباط و تدوین راهکارهای مناسب برای عمل کردن به آن است، به گونه‌ای که اجتماع محلی تا حدودی جریان‌ها و کارکرد مدرسه را هدایت و نظارت کند. آموزش و پرورش و مدرسه نمی‌توانند منفک و مستقل از خواست‌های خانواده‌ها و اجتماعات محلی عمل کنند. بی‌تفاوتی، فقدان احساس مسئولیت اجتماعی و انفعال در این بخش‌ها نتیجه اصرار یک طرفه برای حاکمیت بخشیدن به منویات آموزش و پرورش رسمی در مقابل افراد خواهد بود.

* عضو هیأت علمی گروه برنامه درسی دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی، دانشگاه تربیت معلم پانوش‌ها

۱. Socialization

۲. شارع‌پور، محمود: جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران، سمت، ۱۳۸۲.

۳. توسلی، غلامعباس: جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، تهران، نشر علم، ۱۳۸۷، صص ۱۱۶-۱۱۴.

۴. فاکس کیت: شهروندی، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، انتشارات کویر، ۱۳۸۱، فصل یکم.

۵. Self

۶. Community